اصول: استصحاب، جلسه 67: دوشنبه 27/10/1400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر استصحاب شرایع سابقه بود. مرحوم سید یزدی رحمت الله علیه دو تا اشکال مطرح کرده بودند، یک اشکال این بود که احکام شرایع سابقه نسخ شدند، اگر مشابهی از آن احکام هم در این شریعت هست مشابه آن احکام هست، خود این احکام نیست.

یک اشکال دیگری مطرح کرده بودند که موضوع احکام شرایع سابقه ملت سابقه هست. در این شریعت حضرت موسی موضوع احکامش اهل ملت شریعت حضرت موسی است. احکام دین مسیح موضوعش اهل ملت شریعت حضرت عیسی است. و همچنین موضوع هر شریعتی اهل آن ملت هست. و اگر یک فردی هم هر دو شریعت را درک کرده باشد دو حیث دارد، از حیث این که موضوع، از یک حیث موضوع شریعت حضرت موسی است، از یک حیث موضوع شریعت حضرت ختمی مرتبت هست. و استصحاب درش اتحاد موضوع، وحدت موضوع شرط است. این بیان دیگر مرحوم سید.

مرحوم آقای داماد شبیه همین مطلب را دارد با یک اضافه‌ای. ایشان می‌فرمایند که ما معلوم نیست که شریعت حضرت عیسی علیه السلام شریعت دائمی باشد. احتمال هم بدهیم که شریعت، احکام شریعت. خود شریعت که دائمی نیست. احتمال هم بدهیم که آن حکم مقید به آن زمان خاص هست این احتمال باعث می‌شود که دیگر آن حکم نشود استصحابش کرد. چون احراز موضوع شرط است. احتمال بقای موضوع کافی نیست، باید موضوع استصحاب احراز بشود. این تعبیر. مرحوم آقای سید یزدی تعبیر می‌کند که، بحث احراز را نمی‌گوید. می‌گوید احکام شریعت حضرت عیسی مربوط به اهل آن ملت است. احکام حضرت ختمی مرتبت موضوعش اهل این شریعت هست. بحث این که شاید اطلاق نداشته باشد، داشته باشد این حرف‌ها را اصلاً ایشان طرح نمی‌کند. بلکه می‌گوید موضوع‌هایش مختلف است. آقای داماد می‌گوید احتمال اختصاص موضوع آن احکام به اهل آن ملت مانع جریان استصحاب می‌شود. حالا ما می‌خواهیم تحلیل کنیم کلام مرحوم سید را و این که آیا احتمال در اینجا باعث می‌شود جای استصحاب را بگیرد؟ یا احتمال باعث نمی‌شود. ببینید ما ۳ جور استصحاب می‌توانیم جاری کنیم. این ۳ جور استصحاب در استصحابش احکام این شریعت هم در جایی که احتمال نسخ می‌دهیم مد نظر هست، بعضی بحث‌هایی که سابق در توضیح کلام شیخ انصاری هم دادم دوباره می‌خواهم تکرار کنم با توجه به این توضیحی که الآن می‌خواهم بدهم آنها را شاید توضیح بدهم.

یک موقعی ما استصحاب بقای جعل می‌کنیم. جعل خودش یک پدیدۀ اعتباری هست که بقای اعتباری دارد که توضیحش را دادیم که بقای اعتباری‌اش به چه شکلی است. ما نمی‌دانیم این جعل باقی هست یا باقی نیست، بقای جعل را استصحاب می‌کنیم. یک موقعی استصحاب بقاء مجعول تعلیقی می‌کنیم به نحو کلی. ببینیم ما یک مجعول تعلیقی داریم، یک مجعول فعلی داریم. فرض کنید که شارع مقدس می‌گوید جعل می‌کند من کان مستطیعاً وجب علیه الحج. خود این جعل به عنوان یک پدیدۀ اعتباری، یک پدیده‌ای که وابسته به، اعتباری که می‌گویم یعنی وابسته به ارادۀ شارع. این جعل خب ممکن است استمرار داشته باشد، ممکن است استمرار نداشته باشد، یک موقعی جعل را در نظر می‌گیریم، یک موقعی نتیجۀ این جعل این هست که یک قضیۀ کلیه و یک ملازمۀ خارجیه تحقق پیدا می‌کند، من کان مستطیعاً وجب علیه الحج. این هم یک شکل.

یک موقعی استطاعت در خارج تحقق پیدا می‌کند. من کان مستطیعاً وجب علیه الحج را که می‌گوییم مجعول تعلیقی، قبل از تحقق آن موضوع که استطاعت هست صادق است. البته صادق بودنش در فرضی هست که جعل باقی باشد. اگر جعل شارع نسخ بشود این مجعول هم از بین می‌رود. تا هر زمانی که جعل شارع ادامه دارد آن مجعول به نحو تعلیقی صادق است که من کان مستطیعاً وجب علیه الحج. این قضیۀ شرطیه صادق است. بعد که یک کسی مستطیع می‌شود این خب فعلی می‌شود. ما یک مجعول تعلیقی داریم، یک مجعول فعلی داریم، یک جعل داریم. در مجعول تعلیقی هم به دو شکل می‌شود استصحاب کرد. یکی استصحاب مجعول تعلیقی به شکل کلی، یکی هم استصحاب مجعول تعلیقی به شکل تطبیقی. یعنی چی؟ یک موقع ما می‌گوییم که من کان مستطیعاً وجب علیه الحج نمی‌دانیم هنوز باقی هست یا هنوز باقی نیست، استصحاب می‌کنیم بقای همین قانون کلی. نتیجۀ آن جعل است. ما نمی‌دانیم من کان مستطیعاً وجب علیه الحج باقی هست یا باقی نیست، استصحاب می‌کنیم بقای مجعول کلی را.

یک موقع نه دست روی افراد می‌گذاریم. مثلاً می‌گوییم زید، هذا الرجل ان کان مستطیعاً وجب علیه الحج. عمرو ان کان مستطیعاً وجب علیه الحج. روی هر انسانی که دست بگذاریم این مطلب در موردش صادق هست که ان کان مستطیعاً وجب علیه الحج، این شکلی است. حالا یک نکته‌ای را من عرض بکنم. استصحاب جعل اثر دارد. چون نتیجۀ بقای جعل تحقق مجعول است. اثر جعل تحقق مجعول است، مجعول فعلی. اثر جعل تحقق مجعول فعلی است و مجعول فعلی هم موضوع حکم عقل هست به امتثال. جعل ظاهری هم مجعول فعلی ظاهری را به دنبال دارد، اثر دارد. و خود جعل هم امری است شرعی همین مقدار که جعل شرعی باشد کافی هست برای این که داخل در ادلۀ استصحاب بشود.

شاگرد: ولو اثر مستقیم ندارد.

استاد: اثر مستقیم ندارد، ولی اثر با واسطه دارد. مجعول تعلیقی نه اثر مستقیم دارد نه اثر با واسطۀ به یک معنا اثر با واسطه هم ندارد. مگر اینکه بگوییم ما گفتیم خیلی وقت‌ها مجعول فعلی را اثر مجعول تعلیقی می‌دانند. کأنّ جعل مجعول تعلیقی را ایجاد می‌کند، مجعول تعلیقی، مجعول فعلی را ایجاد می‌کند. خیلی وقت‌ها عرف اینجوری ملاحظه می‌کند. کأنّ می‌گوید که چون شارع جعل کرده بنابراین هر انسانی را دست بگذاریم می‌گوییم هذا ان کان مستطیعاً وجب علیه الحج. مجعول فعلی را نتیجۀ شرعی مجعول تعلیقی عرف تلقی می‌کند. این باشد خب مجعول تعلیقی موضوع است برای مجعول فعلی می‌شود. موضوع که شد استصحاب جاری می‌شود، استصحاب در موضوعات جاری است دیگر. موضوعات احکام. یا بفرمایید ملازمۀ شرعیه بین مجعول فعلیه و مجعول تعلیقی وجود دارد. به‌طوری که اگر شارع گفت مجعول تعلیقی وجود دارد کأنّ می‌خواهد بگوید مجعول فعلی هم وجود دارد.

شاگرد: یعنی نظارت می‌کند؟ قبلاً می‌فرمودید نظارت

استاد: حالا بفرمایید نظارت دارد، یعنی در واقع این را می‌خواهم بگویم عمده این هست که کأنّ اگر شارع گفتش که مجعول تعلیقی وجود دارد همین یعنی این که بگو مجعول فعلی وجود دارد. این معنایش این استکه آن در موضوعش کأنّ عقد شده حالا تعبیر را هر جور می‌خواهید تعبیر بکنید این شکلی است. این البته عرض کردم مثلاً در مورد دیوار ولو آن مجعول تعلیقی هنوز صادق است، کاملاً. این دیوار اگر انسان مستطیع باشد حج برایش واجب است. درست است این قضیه. ولی عرفاً یک همچین چیزی را منشاء اثر نمی‌بینند. آن که اثر می‌بینند مال افراد انسان است. می‌گویند هر انسانی ان کان مستطیعاً وجب علیه الحج. بنابراین ان کان مستطیعاً را می‌شود استصحاب کرد که این. در مجعول تعلیقی همان مشکل استصحاب تعلیقی وجود دارد که مرحوم نایینی اشکال کرده بود که مجعول تعلیقی اثر ندارد. که ما اشکال ایشان را عقلاً پذیرفتیم. گفتیم عقلاً همینجور هست که ایشان می‌فرمایند. ولی گفتیم عرفاً کأنّ مجعول فعلی را اثر مجعول تعلیقی می‌دانند در بعضی موارد، نه در همۀ موارد. در بعضی موارد مجعول تعلیقی. آن جاهایی که نسبت، آن انسان را در نظر بگیریم. هر یک، می‌گوییم در تک تک انسان‌ها مثلاً حکم را بخواهیم جاری کنیم آن همینجور هست که یک موضوع و قید موضوع را که در نظر بگیریم در آن موضوع را برایش یک مجعول تعلیقی در نظر می‌گیریم. مثلاً العنب اذا غلیٰ ینجس. عنب برایش یک مجعول تعلیقی قائل هستند. می‌گویند این عنب وقتی موجود شد اذا غلیٰ ینجس در حقش صادق است. بین مجعول فعلی که متوقف بر غلیان العنب است و غلیان هم جزء موضوع است و جعل یک مرحلۀ واسطی می‌بینند که آن مجعول تعلیقی است. ما می‌گفتیم عرفاً اینجوری است و پاسخ کلام مرحوم نایینی تنها به ادعای چیز عرفی هست که این وسط می‌شود ادعا کرد. حالا این را داشته باشید. ما اینجا ببینیم چی چی را می‌خواهیم استصحاب کنیم؟ مجعول فعلی را که نمی‌شود استصحاب کرد. چون مجعول فعلی متوقف است بر این‌که فعلیت داشته باشد و آن اصلاً مورد بحث ما نیست. آن که می‌خواهیم استصحاب کنیم ۳ تا چیز ممکن است بشود استصحاب کرد. یکی استصحاب بقای جعل، یکی استصحاب مجعول به شکل کلی. مجعول تعلیقی به شکل کلی. استصحاب مجعول تعلیقی به شکل تطبیقی. این ۳ جور استصحاب را یکی یکی بیاییم ببینیم هر کدامشان استصحابشان به چه شکلی است؟ آیا شک درش مضر هست یا مضر نیست؟ این دو بحث.

یک موقع ما استصحاب بقای جعل می‌خواهیم بکنیم. استصحاب بقای جعل کأنّ شارع مقدس یک این حکم را جعل کرده، نمی‌دانیم این جعلش هنوز باقی هست یا هنوز باقی نیست، بقای جعل را استصحاب می‌کنیم. اینجا بحث بقای موضوع دیگر مطرح نیست. جعل را به نحو یک چیز کلی داریم استصحاب می‌کنیم. جعل خودش یک پدیده‌ای است، نمی‌دانیم این جعل این پدیده موجود هست یا موجود نیست. باقی هست یا باقی نیست. این استصحاب نفس جعل را داریم استصحاب می‌کنیم، این همان کلامی که مرحوم شیخ داشتند که جعل به نحو قضیۀ طبیعیه است یا قضیۀ تطبیقی و به افراد و امثال اینها. ما این را می‌گفتیم باید برگردد به این استصحاب بقای جعل به یک معنا. و آن هست که منشاء اثر هست. به این معنا ببینید، قضیۀ ما این هست الجعل موجود. قضیۀ متیقنه و مشکوکۀ ما موضوعش جعل است، محمولش موجودٌ است. این جعل را نمی‌دانیم هنوز موجود هست یا موجود نیست، موجود است دیگر، باقی است. و ما می‌گوییم آن جعل اصلاً جعل‌ها ناظر به افراد، افراد این زمان و آن زمان نیستند. هر جعلی اگر موجود باشد آن زمان خودش را می‌گیرد. اینجور نیست که المستطیع این زمانی و زمان آینده در جعل خوابیده باشد. المستطیع یجب علیه الحج هر زمانی که جعل موجود باشد مستطیع آن زمان را شامل می‌شود. جعل فردا هم که موجود باشد مستطیع فردا را شامل می‌شود. پس فردا هم که موجود باشد مستطیع پس فردا. قید این‌که این مستطیع مربوط به چه زمانی است در جعل نخوابیده، در موضوع جعل نخوابیده. خود جعل وقتی موجود باشد در هر زمانی که موجود باشد آن افراد موجودۀ آن زمان جعل حکم در حقشان صادق خواهد بود. بنابراین مثلاً فرض کنید که المستطیع وجب علیه الحج را که اگر این قانون در شریعت حضرت عیسی علیه السلام وجود داشته باشد، من نمی‌دانم این قانون آیا قانونی هست که در شریعت پیامبر ما هم موجود هست یا موجود نیست؟ ببینید حالا صبحت سر این هست که آیا این قانون شک در وجود که این قانون در شریعت ما وجود دارد یا وجود ندارد، این شک مضر هست به استصحاب بقای این قانون یا مضر نیست؟ یک موقع ما می‌گوییم که اصلاً در خود شریعت حضرت عیسی علیه السلام موضوعاتش مقید به زمان نبودند، نه این‌که گفتند مستطیع فعلی شما حج برایتان واجب است. گفتند مستطیع. فقط تا وقتی که شریعت، یعنی جعل اعتبار داشته باشد مستطیع وجوب حج هم رویش می‌رود. هر زمانی که جعل اعتبارش تمام بشود آن وجوب حج دیگر رویش نمی‌رود. اگر اینجور نگاه کردیم معنای مطلب این می‌شود که مانعی ندارد با شک ما شک داریم که آیا این جعل باقی هست یا باقی نیست، جعلی که در دین حضرت عیسی علیه السلام بوده است در مورد وجوب حج مستطیع با آمدن دین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هم باقی هست یا باقی نیست، استصحاب می‌کنیم. می‌گوییم نمی‌دانیم این جعل با آمدن دین حضرت رسول نسخ شده یا نسخ نشده، استصحاب بقای آن جعل می‌کنیم. هیچ مشکلی هم ندارد. البته این به شرطی هست که ما یقین داشته باشیم که آن جعل موضوعش مقید نبود. احتمال بدهیم موضوعش مقید بوده. از اوّل گفتند مستطیعِ ملّت عیسی علیه السلام. در آن جعل موضوعش را هم مقید کرده باشند. نگفته باشند ایها الناس ان استطعتم فحجّوا. گفته باشند ایها الموجودین فی عصر عیسی علیه السلام اذا استطعتم فحجّوا. اگر یک همچین قیدی را احتمال بدهیم که در موضوع وجود داشته باشد دیگر استصحاب جاری نیست. ولی ممکن است ما بگوییم ما دلیل نداریم، مثلاً بگوییم که، حالا یک کسی از هر جایی بگوید که آن چیزی که مثلاً ادلّۀ احکام هست قید متعلّق، موضوعات را قید نمی‌کند. هیچ وقت در اطلاقات مثلاً عیسی، حضرت عیسی و اینها قید نشده که ای افراد امت حضرت عیسی. بله همۀ جعول یک تقیّد قهری دارند. تقیّد قهری‌شان این است که تا وقتی که آن جعل باشد. اگر جعل رفت خب طبیعتاً آن حکم هم می‌رود دیگر، آن تقید قهری دارد. ولی این شک در بقای جعل همان شکی هست که ما با استصحاب می‌خواهیم این شک را برطرف کنیم. این شک مضرّ نیست. ما اگر شخص بگوید که استظهار این هست که در جعل‌های امت سابقه در موضوعش هیچ قیدی وجود ندارد. آن قیدی که هست خود جعل ممکن است مقید باشد. خب ممکن هم هست مقید نباشد. استصحاب می‌آید عدم تقید جعل را اثبات می‌کند. عدم تقید جعل یعنی این، یعنی ما نمی‌دانیم این جعل با آمدن شریعت حضرت ختمی مرتبت آن جعل پایان پذیرفت یا پایان نپذیرفت، استصحاب می‌کنیم بقای جعل آن حکم خاصی را که در شریعت حضرت عیسوی بوده تا زمان شریعت حضرت ختمی مرتبت علی نبینا و آله و علی الانبیاء السابقین السلام. خب اگر اینجور باشد احتمال هیچ گونه ضرری ایجاد نمی‌کند.

شاگرد: مقوم شک نباید ؟؟؟ می‌توانیم اگر موضوعش احتمال می‌دهیم اخذ شده باشد

استاد: نه اگر احتمال بدهیم در موضوع اخذ شده دیگر نمی‌شود استصحاب کرد.

شاگرد: همین احتمال عامل شک است

استاد: ولو عامل شک هم باشد این احتمال عامل می‌شود که مشکوک را هم مختلف بشود. مشکوک نباید مختلف بشود. ولو من شک اگر منشاء بشود که مشکوک مختلف بشود، خب نمی‌شود استصحاب کرد دیگر.

شاگرد: همۀ

استاد: نه نه اینجور نیست، همه اینجور نیست، حالا می‌گویم صبر کنید، اینها را توضیح می‌دهم.

شاگرد: منشاء شک

استاد: حالا صبر کنید، بگذارید این یک مقدار روشن می‌شود. پس بنابراین این که این جعل آیا شک مضر هست به استصحاب جعل بستگی دارد که ما قید امت عیسوی بودن را در موضوع احکام امت عیسوی احتمال بدهیم مقوم شده یا احتمال ندهیم. اگر بگوییم نه در موضوع هیچ وقت مقید نمی‌شود. آن خود جعل هست که تقید قهری ایجاد می‌کند. اگر آن باشد احتمال بقای جعل را ما با استصحاب تثبیت می‌کنیم. چون احتمال دارد جعل باقی باشد، وقتی جعل باقی شد هر زمانی که جعل باقی بود آن موضوع در آن زمان اگر تحقق پیدا کرد حکم هم برایش بار می‌شود. این اگر بخواهیم استصحاب جعل کنیم.

یک موقعی استصحاب مجعول کلی می‌خواهیم بکنیم. استصحاب مجعول کلی باز همین مطلب در موردش هست که مجعول کلی موضوع این مجعول کلی چی است؟ مجعول کلی یعنی ما، شارع مقدس یک موقعی فرض کنید در دین حضرت عیسی علیه السلام ما نمی‌دانیم آن حکمی را که به نحو کلی جعل کرده این بوده المستطیع وجب علیه الحج، یک موقعی این شکلی است. یک موقعی ما احتمال می‌دهیم المستطیعُ الّذی من اهل شریعت حضرت عیسی وجب علیه الحج. اگر ما احتمال بدهیم که اینجا قیدی برای آن موضوع وجود داشته باشد دیگر نمی‌توانیم استصحاب کنیم. المستطیعُ الذی وجب علیه الحج این قید دارد. المستطیعُ الّذی هو من اهل شریعت حضرت عیسی وجب علیه الحج. احتمالش هم بدهیم دو تا قضیه ما داریم. یک قضیه به نحو کلی المستطیع وجب علیه الحج، ما همچین یقینی نداریم که این قضیه صادق است. آن که یقین داریم به این مقدار المستطیع الذی هو من اهل شریعت حضرت عیسی وجب علیه الحج. خب پس کسی که اهل شریعت حضرت عیسی نیست معلوم نیست اصلاً داخل در این موضوع باشد که بخواهیم ما به نحو مجعول کلی آن را استصحاب کنیم. آن هم استصحاب مجعول کلی هم شبیه استصحاب جعل وابسته به این هست که ما در موضوع آن مجعول کلی اهل شریعت عیسوی را قید بدانیم ولو احتمالاً یا قید ندانیم. اگر احتمال قیدیتش را هم بدهیم دیگر استصحاب نمی‌شود کرد. این هم دو شکل.

یک شکل سومی هست آن این است که ما دست می‌گذاریم به آن فرد خارجی. این زید را، این زید احتمال دارد شارع مقدس آن جعلی که در حق این زید باشد احتمال دارد آن جعل هنوز باقی باشد. چطور؟ چون احتمال می‌دهیم آن جعل مقید به شریعت عیسوی نباشد. چون احتمال می‌دهیم که مقید به شریعت عیسوی نباشد احتمال بقای نفس آن حکم را در حق زید می‌دهیم.

شاگرد: مدرک شریعتین است الآن؟

استاد: مدرک شریعتین. زیدی که مدرک شریعتین هست. بحث این هست که آیا در مدرک شریعتین زیدی که مدرک شریعتین هست آیا می‌تواند این استصحاب بکند؟ یا نمی‌تواند استصحاب کند. پاسخ مطلب این هست که زیدی که مدرک شریعتین هست در مورد زید که دست می‌گذاریم این اگر یقین دارد که آن جوری که مرحوم سید تعبیر می‌کند می‌گوید حکمی که برای شریعت عیسی هست آن بما انّه اهل شریعت عیسی است. حکمی که برای شریعت حضرت ختمی مرتبت هست برای اهل این شریعت هست. اگر این باشد ما در مورد زید که دست بگذاریم ما زید را یقین داریم که حکمی که در شریعت عیسوی بوده در حق زید از بین رفته. دیگر بقای محمول نداریم. احتمال می‌دهیم یک محمول دیگری روی زید آمده باشد. احتمال می‌دهیم آن چیزی که محتمل هست آمدن مشابه آن حکم سابق است، و الا آن حکم سابق قطعاً پریده. آن جوری که مرحوم سید تعبیر می‌کند آن دست هم روی زید بگذارید نمی‌شود استصحاب کرد، یعنی آن حرف ایشان روی مبنای خودشان کاملاً درست است، ایشان می‌گوید اشکال هم این نیست که اینجور که خود ایشان تقریب می‌کند. اشکال این نیست که موضوع اهل آن شریعت است. اشکال محمول است، محمول اینجا موجود نیست. ما یک موقعی به نحو کلیه می‌خواستید شما استصحاب کنید، خب همان اشکال همانجوری بود که ایشان تعبیر کردند که بقای موضوع شرط است. ولی نه، ما دست می‌گذاریم روی زیدی که مدرک شریعتین هست. می‌گوییم این زید قبلاً یک حکمی داشت، الآن هم همان حکم را می‌خواهیم برایش بار کنیم. اگر کلام مرحوم سید را بپذیریم که قطعاً احکام شریعت سابقه از بین رفته، و اگر حکمی موجود باشد مشابه حکم سابق است نه خود حکم سابق. اگر این را بپذیریم معنایش این است که نسبت به زید که دست می‌گذاریم محمولش فرق می‌کند. حکم زید بما هو مدرک للشریعة العیسیویة غیر از حکمی هست که بر زید بما هو مدرک للشریعة المحمدیة صلوات الله علیه بار می‌شود. موضوع یکی هست. موضوع زید است. زید تغییر نکرده، زید همان زید است ولی حکم تغییر کرده، محمول تغییر کرده.

شاگرد: ؟؟؟ باعث تغییر حکم شده تغییر خود موضوع بوده؟

استاد: نه چیز کلی. حالا ین را من بعداً هم این را توضیح می‌دهم در بحث استصحاب بقای موضوع. این را آنجا بیشتر توضیح می‌دهم. یک بیانی حاج آقا آنجا دارند، اینها تطبیق همان بیانی هست که حاج آقا آنجا دارند، بگذارید اینجا باز هم اشاره به این نکته بکنم، ببینید فرض کنید که من نمی‌دانم عالم تا وقتی که عالم است وجوب اکرام دارد یا شخصی که عالم شد بعد از این‌که علمش زائل شد باز هم وجوب اکرام دارد؟ فرض کنید معلم، معلم می‌گوییم تا زمانی که معلم هست وجوب احترام ندارد، بعد از این که از معلمیت هم افتاد ما احتمال می‌دهیم وجوب اکرام دارد. کسی که حدوثاً معلم شد شما باید به معلمتان حتی بعد از این‌که از معلم بودن شما هم افتاد احترام کنید. اگر همچین احتمالی را بدهیم. یعنی ما نمی‌دانیم که معلم مادام کونه معلماً واجب الاکرام هست یا معلم دائماً واجب الاکرام است. یک موقع ما استصحاب را به نحو قضیۀ کلیه می‌خواهیم بکنیم. ما می‌گوییم المعلم مادام کونه عالماً این را می‌دانیم واجب الاکرام است. ولی المعلم بدون قید ما دام کونه عالماً به نحو کلی این را ما از اوّل علم به وجوب اکرامش نداریم. اگر به نحو کلی بخواهیم قضیه را استصحاب کنیم. ولی اگر ما دست بگذاریم روی فرد خارجی، می‌گوییم این معلم خاص، در هر معلمی. حالا فرد خاص خصوصیتی ندارد. هر معلمی را این آقای معلم نمی‌دانیم آن وجوب اکرامی که شارع مقدس برایش جعل کرده یک وجوب اکرام مقید بوده یا وجوب اکرام مستمری بوده؟ احتمال می‌دهیم همان وجوب اکرام هنوز باقی باشد. وجوب اکرام دیگری نیست. همان وجوب اکرامی که بوده یک وجوب اکرام مستمری بوده، خب استصحاب می‌کنیم دیگر.

شاگرد: اینجا در ما نحن فیه

استاد: در ما نحن فیه هم دقیقاً همین است.

شاگرد: این زید که ؟؟؟ یصدق علیه انه اهل شریعة ناسخ و لا یصدق انه اهل شریعة المنسوخ

استاد: خب ببینید فرض این است که احتمال می‌دهیم که حکم شریعت منسوخه نسخ نشده باشد. احتمال می‌دهیم این حکم دائمی باشد.

شاگرد: ولی این اهل شریعت ناسخ

استاد: باشد. بحث سر این هست که احتمال می‌دهیم آن حکمی که حضرت عیسی جعل کرده همان حکم باقی باشد. یک موقعی ما می‌گوییم آن حکم قطعاً رفته، حضرت محمد مشابه آن حکم را آورده که مرحوم سید عقیده‌اش این است. اگر این را بگوییم اشکال وارد است. حکمی که برای زید بما انّه من اهل شریعت حضرت عیسی هست غیر از حکمی هست که بما انّه من اهل شریعت حضرت ختمی مرتبت هست.

شاگرد: چون موضوعش دو تا دیگر. چون موضوعاً دو تا شده حکمش دو تا شده

استاد: ولو به خاطر موضوع.

شاگرد:

استاد: نه، من که دو تا نشدم، عنوان کلی. من یکی هستم، من که دو تا نمی‌شوم. من یک وجود عینی هستم. آن حکم به عنوان کلی که بر من وقتی منطبق شد تطبیق می‌کند بر یک وجوب وجود حقیقی.

شاگرد: وقتی دو حیث دارد آن حیث‌ها موضوعاً

استاد: نه خود من، من وجود خارجی را چیز می‌کنم

شاگرد: حیثیت اهل شریعت

استاد: ببینید نه موضوع در قضیه موضوع آن هست، ولی قضیه‌ای که به نحو کلی هست بر افراد خارجی‌اش هم صدق می‌کند

شاگرد: بر همان حیث است دیگر

استاد: نه دیگر حیثی لازم نیست چیز خارجی که شد حیثی حیثی ندارد، بحث همین است.

شاگرد: علی جمیع الید که بر آن صادق نیست اهل شریعت موسی. از این حیث که یعنی

استاد: دیگر در وجود خارجی حیثی. وجود خارجی دو حیث ندارد، من من هستم. من که دو تا نیستم. من این حکم را قبلاً داشتم، نمی‌دانم هنوز هم دارم یا ندارم، بقای حکم را بر خودم استصحاب می‌کنم. این را حالا باز می‌آیم آن را بعداً مفصل‌تر این را توضیح می‌دهیم که حیثیت تعلیلیه و حیثیت تقییدیه به چه شکلی است، آنهایش را حالا بحثش باشد بعداً توضیحش را داشته باشیم. خب ببینید بحث سر این، نهایت بحث این می‌شود که اگر ما روی فرد خارجی بخواهیم استصحاب کنیم این فرد خارجی همین که احتمال بدهیم حکمی در شریعت سابقه در حقش بوده است که همان حکم الآن هم موجود است کافی هست برای این‌که بتوانیم استصحاب کنیم. نتیجه بحث این است که اینجا کلام مرحوم سید درست است نه کلام مرحوم آقای داماد. در استصحاب بقای جعل و استصحاب بقای مجعول کلی و امثال اینها نمی‌توانستیم استصحاب کنیم. ولی وقتی روی فرد خارجی دست می‌گذاریم این فرد خارجی احتمال می‌دهیم که یک حکم همان حکم در حق این شخص باقی باشد. بنابراین با مجرد این‌که احتمال بدهیم که شاید آن حکم مقید به آن شریعت سابقه بوده باعث نمی‌شود که ما نتوانیم استصحاب کنیم، شاید هم مقید نبوده پس احتمال می‌دهیم همان حکم باقی باشد. همین مقدار کافی هست که ما بتوانیم استصحاب کنیم. این است که به نظر می‌رسد اگر بخواهیم اشکال را مسجّل کنیم باید بگوییم ما یقین داریم احکام شریعت نسخ شده. حالا یک مکمل ریز دیگری دارد الآن وقت گذشت من این را توضیح خواهم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان